

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مهرنوش موسوی

۲۹.۰۶.۰۹

سازش یا یک تسلیم خونین و سیاه از جانب موسوی!

در ستاد موسوی و کمپ طرفدارنش، در مجمع تشخیص مصلحت نظام و حلقه طرفداران هاشمی اتفاقات مهمی در حال وقوع میباشد. علایم این تغییرات چند تصویر مهم است. یکم سرمقاله کیهان شریعتمداری و به قلم خود وی میباشد. شریعتمداری پیشاپیش خبر داده است که عده ای در حال نوشتن نامه ای جهت کوتاه آمدن موسوی هستند. کیهان، نظر خامنه ای را انعکاس داده است و اعلام اینکه به عقب نشینی رضایت نخواهند داد. آنگونه که پیداست، خامنه ای، حتی موسوی سازش کرده را نیز نمیخواهد. آنها میدانند که این درجه ای که نظام اسلامی ضربه خورده است، با سازش موسوی کارش روبه راه نخواهد شد. حسین شریعتمداری اعلام کرده است که برای نجات نظام "سازش" به درد نمیخورد، آنها موسوی را زیر پا له شده میخواهند. باید او را محاکمه و لایذ وی را به همراه سایر سران جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب و حتی خود هاشمی به عنوان مفسد فی الارض محاکمه و برای تثبیت موقعیت خامنه ای مجازات کنند! دومین خبر که تکمیل کننده سناریوی سرمقاله کیهان میباشد، چرخاندن پاره ای از سران جبهه مشارکت و اعضای ستاد موسوی به عنوان اسرای اعتراف کرده در صدا و سیما میباشد. زندانیانی که معلوم است تحت چه شرایطی دارند علیه موسوی اعتراف کرده، سناریوی کیهان را تکمیل میکنند. درست در همین شرایط، خبرگزاریها از ملایتر شدن هاشمی در مقابل رهبر خبر میدهند. موضع گیری اخیر تشخیص مصلحت نظام نیز این روبه را تأیید میکند. از این رو، هم رسانه های غربی، هم افراد و محافل درونی در این روزها از تعیین تکلیف شدن با سرنوشت هاشمی سخن میگویند. از آن جمله تفسیر طبرزدی و بقیه افراد جبهه اصلاحات در داخل و رسانه سرشناس آلمانی در خارج کشور میباشد. سومین خبر، اطلاعیه اخیر میر حسین موسوی خطاب به ایرانیان خارج کشور است. موسوی در این اطلاعیه سردرگمی و بی افقی مطلق خود را به نمایش میگذارد. اعلام میکند که باید طرفدارانش برای حفظ نظام و ارزشهای مقدسش در خارج کشور، صف خود را از مخالفین نظام جدا کنند. (به این برمیگردم) درست همزمان با انتشار اطلاعیه موسوی خطاب به ایرانیان خارج کشور، مخملباف که قرار بود نماینده وی در خارج باشد، این بار خلاف آن شخصیتهایی که کیهان، خبر نامه چرخانشان را برای تسلیم شدن موسوی منتشر نموده، عجز و لابه میکند که موسوی سازش نکند! اعلام تظاهرات و اعتصاب کند! تأکیدات اکبر گنجی مبنی بر اینکه موسوی از اول هم میگفت به نظام معتقد میباشد و متعهد به ولایت و قانون است و لذا نباید زیادی بارش کرد و به او چسباند، نهیبی به طرفداران خود

موسوی است. همه اینها از ندائی که در دور دستها به گوش میرسد میترسند. هر چه باشد خود آنها چه دیروز و یا امروز جزو این نظام بوده و تار و پود جنایتکارانه شان را میشناسند. اعضای اتاق فکر موسوی که اکنون در زندان بوده و مجبور به اعتراف میشوند کسانی هستند که خود طراح انواع و اقسام سیاستهای اطلاعاتی و امنیتی بوده اند. چه کسی فکر میکرد حجاریان، تاج زاده یا نبوی در زندانهائی بیفتند که خودشان هزاران هزاران جوان مملکت را به درون آن انداخته و موجب قتل و کشتار و شکنجه دهها هزار نفر شده اند.

به فاکتور مهم ورود مبارزه مردم به درگیری مستقیم با نظام و فزایندهای جدید این مبارزه، وحشتی که بر کل پیکر ارتجاع انداخته است جداگانه میپردازیم که این یکی، خود علت العلل همه این ماجراهاست. اینجا اجازه بدهید مقدمتاً و با این اوصاف سؤال کنیم که آیا با این وجود، امکان سازشی میان موسوی با خامنه ای و دارو دسته آنها با هم وجود دارد؟ در چه شرایطی امکان پذیر است؟ احتمالات در کجا میباشند؟

۱. به ارزیابی من آنچه قابل مشاهده است اینکه به ویژه موسوی و نه الزاماً هاشمی که در این مدت کاملاً برنامه ریزی شده خود را در پستو نگاه داشت، نه فقط راه دررو و سازشی ندارد، بل الان سؤال پیشروی موسوی اصلاً این نیست. به باور من صورت مسأله، سازش آری یا نه، نیست. سؤال اصلی پیدا کردن مؤثرترین نحوه تسلیم شدن خونین موسوی و طرفدارانش در درون نظام از سوی جناح راست و بن بست کامل موسوی در قبال آنهاست. موسوی در یک بن بست کامل قرار دارد. ابتکار عمل در جدال میان خامنه ای و موسوی، امروز در دست خامنه ای است. نه فقط به خاطر اسیر کردن اعضای اتاق فکر موسوی و بردنشان به زندان و یا پس کشیدن نقشه مند هاشمی. به این خاطر که مشکل سیاسی خود موسوی راه حلی در چهارچوب نظام ندارد. کسی که در چهارچوب نظام میخواهد سناریوی خود را به پیش ببرد، حتی مشکل رای خود را حل کند، به لاجرم دست را به صاحبان و قدرتمداران فعلی آن میبازد. سخنان خامنه ای اتمام حجت با همین ستراتیژی بود. اعلام کرد یا با نظامید و لذا باید به وی تمکین کنید، یا خارج نظامید و پس بیهوده دم از التزام به قانون نزنید که همین قانون، خود ولی فقیه را دارای چنین اختیاری کرده است. لذا خط و سیاست خامنه ای و جناح حاکم روشن است. این موسوی است که سیاستش با بن بست کامل مواجه شده است. موسوی هم نظام را میخواهد و هم خامنه ای را نمیخواهد و تحقق سیاست حذف ولایت فقیه از درون نظام محال ممکن است. تحقق هیچ درجه اصلاحی، حتی در اسکلت همین ساختمان موجود، ناممکن است. بارها این تلاش با شکست مواجه شده است، چون این ویرانه، خود در حال ریزش است. در باره مردم نیز موسوی در همین وضعیت بن بست قرار دارد. هم میخواهد پشت مردم سنگر بگیرد، هم در مقابل استفاده همین مردم از این موقعیت و اعتراض و مبارزه شان فلج شده و هیچ راه برون رفتی ندارد. اینجا هم مردم دست بالا را دارند و نه موسوی. اگر در روزهای اول مردم از موسوی برای بیان اعتراض خود استفاده میکردند، الان عکس آن است. الان این موسوی است که حتی برای حفظ جان خود، به چسبیده شدن به مردم و پنهان شدن در سایه قدرت آنها نیاز دارد. از یک طرف میداند نقشش برای آنها ابزاری است، از طرف دیگر نیز میداند که به درجه ای که در مقابل مردم بایستند، لخت و عریان خود را در تیررس جناح حاکم قرار داده است. میداند اگر زیادی دوز پافشاری بر التزام به نظام را بالا ببرد، از اینطرف هم یک پس گردنی محکم میخورد. همین موقعیت موسوی، باعث میشود که سازش با موسوی حتی اگر ممکن بشود دردی را از جناح راست دوا نکند. جناح راست در طی این مدت و به ویژه در تظاهراتهای روزهای اخیر متوجه شده است که موسوی قدرت جابه جایی مردم را ندارد. به عکس مردم با موسوی بازی میکنند. موسوی در ارتباط با مردم برای جناح راست، فقط میتواند نقش کسی را بازی کند که مقابل آنها بایستند، همچون خاتمی که سرکوب ۱۸ تیر را شخصاً تأیید کرد. چون به تمکین کشاندن

مردمی که به خیابان آمده اند به این نحو و بدون نقد کردن حرفشان محال ممکن است. ایستادن در مقابل مردم هم دیگر به درد خامنه ای نمیخورد، دیر است، چون نهایت درجه ایستادگی نظامی و امنیتی در مقابل مردم تجربه شده و جواب نداده است. در میدان بهارستان ورق برگشت. علت اینکه نیروهای انتظامی رژیم به پشت بامها رفته و از بالای ساختمانها به مردم تیراندازی میکردند، حتی علت تیراندازی امشب نیروهای انتظامی در سیاهی شب و به مردمی که در پشت بامها شعار میدادند گواه این است که رژیم، نیروهای انتظامی را از ترس رودرویی مستقیم به پشت بامها و به تاریکی کشانده است. در تقابل میدان بهارستان به گفته خودشان چندین بسیجی به دست مردم کشته و زیر مشت و لگد قرار گرفته و بعضاً خلع سلاح شدند. لذا شاید اگر یک هفته قبل و بعد از سخنرانی و اتمام حجت خامنه ای در نماز جمعه میبود، سازش موسوی باری به هر جهت به کار یک زخمی از میان هزاران زخم نظام میخورد. اما الان، هم برای موسوی دیر شده است و هم برای خامنه ای. الان موسوی همانقدر راه برگشتی ندارد که خامنه ای. از سوی دیگر، این هفته با پخش ویدئوی اعترافات از یکسو و انتشار این سرمقاله کیهان از سوی شریعتمداری، نباید برای موسوی و یاران وی کوچکترین شبهه ای باقی مانده باشد که سترائزی پافشاری بر اعتقاد به نظام و اصول مقدس آن، یک مسخره بازی بیپوده و بی حاصل است که اولین نتیجه آن عمیقتر شدن شکاف و بحرانی غیر قابل بازگشت در جبهه اصلاحات و طرفداران موسوی است. به اعتقاد من موسوی اطلاعیه نهیب زدن به خارج کشور را به دلیل پیش بینی بروز این شکاف و سرریز شدن پائین این جنبش به جنبش سرنگونی نظام داده است. محال ممکن است حتی با این تأکیدات و یا "اغتشاشگر" نامیدن مردم، ایشان بتواند عفونامه بگیرد و جانش را نجات بدهد. به عکس است. خود نیروهای طرفدار موسوی با دیدن اعترافنامه های به زور گرفته شده، به موسوی خواهند خندید! چرا که محال است حاکمیت، سران جبهه اصلاحات و موسوی را مانند خاتمی در سالهای گذشته باری به هر جهت به حال خود رها کنند. خاتمی در آن شرایط برای جناح راست مورد مصرف داشت. برای نظام وقت خرید. اما موسوی نه میتواند و نه مجال این را دارد. علت اینکه تا این حد به توطئه مخملی و رابطه با آمریکا و اسرائیل پافشاری میکنند، خود این رابطه نیست. اینها خود کسانی هستند که مترصد رابطه با آمریکا بوده و هستند، علت آن، سنگینتر کردن مجازاتی است که در نظر گرفته اند. با این اتهامات، به واقع دارند چاقوهایشان را تیزتر میکنند. حسین شریعتمداری به عینه گفته است که ما حتی در صورت سازش موسوی، دمل چرکین بیشتر نخورده را نمی خواهیم. منظور وی، به طور سر راست این است که موسوی همان جای زخمی است که باید برای جراحی این دمل هزینه کنند. همان قتل عام درمانی سعید امامی که این بار رو به خودیهای نظام دارد. منظورشان این است که قربانی میخوانند تا آفتابه گردنش کنند و دور شهر بچرخانند و سپس سر به نیست کنند. و این فقط یک ابراز نظر از سر بغض نیست. یک ضرورت سیاسی و اجتماعی برای اسلام سیاسی ضربه خورده و زخمی شده است. الان نظام جمهوری اسلامی در این دو هفته، آنچنان ضربه ای خورده است که با این سازشها به هیچ عنوان کمر راست نمیکند و جمع کردنی نیست. نه، سازش موسوی و حتی مذاکره و سازش با غرب قادر به مرمت این اوضاع نیست. چون مردم ایران و افکار عمومی در دنیای غرب، بیشتر از اینکه خفت این سازش احتمالی را به پای موسوی بنویسند، آن را به پای دیکتاتور بودن این نظام مینویسند. از موسوی همه عبور میکنند چون از اول هم این کاره نبود، دنبال پروژه دیگری بود. اما نظام با این اعترافنامه ها دردش دوا نمیشود، منفرتر میشود. جبهه مقابل خود را جریتر میکند. کیهان از زبان خامنه ای میگوید که موسوی سازش کرده، تازه در میان افکار عمومی، علامتی برای مظلومیت مخالفین و در ترشی خواباندن یک اپوزیسیون مجاز و آتش زیر خاکستر در بغل دست نظام میباشد. این در عین حال علامت زورگو بودن خامنه ای در اذهان عموم دنیا خواهد بود. بعد از این وقایع هیچ دولتی به خود جرئت نمیدهد با خامنه ای بسازد. برای همین سران جناح حاکم میگویند موسوی اقتدار نظام را به سخره

گرفته و پائین آورد. لذا به باور من پروژه موسوی دو راه محتمل بیشتر ندارد، یا اینکه از کشور خارج شود و لذا به سرنوشت بنی صدر دچار شود. یا اینکه هاشمی او را بدهد، به تسلیمی خونین کشانده شود، تا خودش بماند. که اولی شاید موجب نجات شخص موسوی بشود اما هزینه خونینتری را به جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب تحمیل میکند و آن دومی نیز بحران کل حاکمیت را نمی خواباند، بل عمیقتر و حادثر میکند. (در باره تبعات این احتمالات در نوشته بعدی صحبت میکنم)

به نظر من همه این بن بستها به خاطر وجود و حضور مردم است. اگر موسوی در دسر حضور مستقل مردم و پا فراتر گذاشتن از دغدغه های جنگ قدرت او را به وسیله آنها نداشت، کارش سخت اما غیر ممکن نبود. اگر خامنه ای هم با فریادهای مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه ای مواجه نبود، اینهمه در دسر برای تثبیت یکپارچه بودن قدرت خود نداشت. به جاست ببینیم در اردوی مردم وضع به چه منوال است. تنها نیروئی که بحران بن بست ستراتژیک ندارد.

۲. مبارزه مردم و انقلاب آنها در ایران، دیگر نه فقط مشکل جدی نظام، که اکنون مهمترین مسأله و پرابلماتیک کل جهان سیاست در عصر ماست. مردم از یاد نبرده اند که خامنه ای با چه تبختری در مقابل او باما آورد میداد که آمریکا به جمهوری اسلامی ثابت کند که خواهان براندازی آن نیست، دستور میداد که در اسرائیل چنین و چنان بشود، احمدی نژاد میخواست مشکلات اقتصادی دنیا را چاره سر کند و باراک "حسین" او باما با چه تلاش تهوع آوری در قاهره، سوره های قرآن را میخواند و قسم و آیه میخورد که با هر نوع اسلامی حاضر به سازش هستند و مفسران صدای آمریکا ردیف شده بودند تا توجیه کنند که آقای او باما مجبور است نقض حقوق بشر را نادیده بگیرد!... دنیا در آستانه این قرار گرفته بود که شاهد و ناظر بدون اختیار بازی بدون سرانجام دو قطب تروریستی در جهان باشد. جهان به گونه ای نقاشی میشد که گوئی مردم در آن هیچ نقشی ندارند. یک روز جنگ میکنند، یک روز مثلث شیطنانی میشوند، یک روز دوست میشوند و با هم میخوانند سر مردم را زیر آب بکنند. در این میان به قول خودشان یک انقلاب غیر قابل محاسبه رخ داد. مبارزه مردم ایران فقط "نه" به حاکمیت نبود. به تدریج که تب التهاب آن تظاهراتهای پر شور جای خود را به عقلانیت نظری عمیقتری میدهد، از پرده بیرون می افتد که این در عین حال، یک "نه" محکم از سوی جهان متمدن به کل این اوضاع بود. مبارزه مردم ایران، یک غول مهیب را به میدان آورد که به سیاست دنیا یک سناریوی دیگری را دیکته کرد. معلوم شد که سرنوشت تروریسم اسلامی را کس دیگری نیز میتواند به نفع جهان متمدن رقم بزند. این انقلاب حتی از تصورات برپادارندگان بسی فراتر رفت. الان در مملکت، سیاست را کف خیابان تعیین میکنند. نه خامنه ای، نه موسوی، نه احمدی، نه هاشمی. کف خیابان یگانه اقتدار سیاسی و حرف اول مملکت است. علت بن بست همه طرفهای درگیر در حاکمیت است. در عرصه بین المللی نیز ورق برگشته است. این تنها قدرت واقعی است که جهان را به حیرت واداشته است. سالها پس از اینکه تصاویر تلویزیونهای مردم در اتاق های نشیمنشان صحنه های جنگ و میلیتاریسم نظامی، آدمکشی ارتشها و نیروهای تروریستی بوده است، سالها بعد از اینکه مردم برای توقف مسابقه آدمکشی میان قدرتهای جهانی به میدان می آمدند، برای اولین بار پس از سالها تصویر بلند شدن و خیزش میلیونها نفر از مردم در ایران آذین بخش رسانه ها و مطبوعات میباشند. امروز مردم دنیا نه برای فشار گذاشتن در جنگ میان دو قطب تروریستی که برای پیروز شدن یک طرف یک جدال عظیم سیاسی و طبقاتی به نفع خود و کاملاً دخالتگرانه میتوانند به میدان بیایند. هر چقدر وقایع قبلی مبشر بی اختیاری انسان قرن بیست و یک بود، این یکی بشارت دهنده اراده، تصمیم و اختیار انسانها برای تعیین سرنوشتشان میباشد. این انقلاب همه معادلات را به هم ریخته است. برجسته ترین مشاورین او باما میگویند ایشان و کل هیأت حاکمه آمریکا مستاصلند. گاه به موسوی لبخند میزنند، گاه طرف

احمدی نژاد را میگیرند. گردون براون با وجودیکه گفته بود احمدی نژاد را به "اغتاشات" ترجیح میدهد، یکی به نعل و یکی به میخ میزند. انقلاب کف خیابان باعث شد اسطوره و افسانه ناممکن بودن انقلاب در عصر غولهای رسانه ای و قدرتهای نظامی ناتو بشکند. نه به خاطر اینکه مردم ایران پیروز شده، خامنه ای و نظام را به زیر کشیده اند. به این خاطر که در عرض یک هفته افسانه قدرت حاکمان در اتاق نشیمنهای مردم، به خصوص در غرب شکست. افسانه ای که دهه های متوالی برای تثبیت آن زحمت کشیده بودند. نه فقط موسوی، بل رسانه های غربی نیز اکنون بهتر از هر کسی میدانند که نه جوانان ایران به خاطر او به خیابان آمدند و نه به ویژه جوان آمریکائی، آلمانی و ایتالیائی و... برای همبستگی با "حفظ نظام و ارزشهای مقدسش" به نزد جوانان ما در خیابانهای فرانکفورت، پاریس، آمستردام و استکهلم می آیند. کافی است "توده ای" ها همین اطلاعیه اخیر موسوی را به مردم در خارج کشور به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر کنند تا ببینند چگونه یک شبه، خوانندگان آمریکائی بلافاصله ترانه های خود را دستکاری و با پیشوند تف و لعنت به خود موسوی آغاز خواهند کرد. هیچ احدی برای حفظ این نظام و مقدسات ارتجاعی آن به خیابان نیامده است. مردم هیچ کجای دنیا برای حفظ و تثبیت هیچ ارتجاعی به خیابان نمی ریزند. انقلاب، قیام و حتی شورشهای شهری همیشه با تمنای تغییر آغاز میشود. در تاریخ مبارزه بشر، هیچ کسی تاکنون برای حفظ وضع موجود به خیابان نیامده و کشته نداده است. جامعه دارالمجانین نیست، حتی اگر باند هاشمی و موسوی، مجاهدین انقلاب و مشارکت خود چنین باشند. این را موسوی دیگر هر چقدر کج سکه باشد تاکنون فهمیده است. انتشار این اطلاعیه اعتراف و اقرار به همین حقیقت است. روزهای اول میگفتند این مبارزات فقط جنبش موسوم به سبز است. میگفتند این همه مردم خشمگین، مشکلشان فقط انتخابات است. در آن روزها ما کمونیست کارگرها باید میجنگیدیم که به طرفداران این نظر، خواه در جبهه موسوی و یا حتی چپ هپروتی حاشیه این جنبش، ثابت کنیم که، حقیقت جز این است. الان موسوی کار ما را سهلتر کرده است. اعتراف میکند که دو جنبش وجود دارد، باید راه خود را سوا کرد. این را هم البته ما به ایشان تحمیل کردیم. موسوی میداند که حتی پائین صفوف اصلاح طلبان، دیروقتی است به جبهه سرنگونی پیوسته است. همان نیروهایی که قرار بود در خارج کشور طرفدار حکومت اسلامی اصلاح شده باشند، مدتهاست که دیگر حتی شعار "رای منو پس بده" نمیدهند. الان طرفدار موسوی در فرانکفورت و پاریس با عصبانیت مشت به آسمان میکوبد و در حالیکه مچ بندهای سبزش در حال افتادن است شعار میدهد که کشته ندادیم که سازش کنیم!

این تنها یک گوشه از قدرت این انقلاب است. به باور من در اروپا علاوه بر کمونیست کارگری، یک نیروی سوم، یعنی خود جهان متمدن و تشنه عدالت در غرب، حتی طرفداران ساده لوح و آدرس گم کرده موسوی را هل داد که سرنگونی طلب بشود. که در مقابل انقلاب مردم قرار نگیرد. موسوی طرفدارن خود را در خارج کشور به خیابان فرستاد، عکس العملی که از مردم در اروپا تحویل گرفتند شوکه و زمینگیرشان کرد. اینها در هر دفتر دانشجویی را زدند و با همان زبان الکن خارجی خود کمک خواستند، از دانشجویان غربی شنیدند که "ایران! ایران! رولوتسیون؟ رولوشن! گود! وری گود! ویوا ایران! ویوا رولوتسیون!"

دانشجویان غربی، جوانان، آن صدها هزار نفری که در مقابل نشست سران جی هشت سنگربندی کردند، با دیدن تصاویر مبارزه مردم در خیابانها فوراً فهمیدند که جوانان کف خیابان در شیراز، تهران، اصفهان و مشهد دارند یک شعار آشنا را ولو با آن زبان عجیب و غریب، تکرار میکنند. مرگ بر دیکتاتور! جذبه انقلاب ایران، جهان متمدن غرب را به حمایت از مردم ایران کشاند ولی جهان متمدن در غرب آن را از دستهای مردم ایران تحویل گرفت و باز هم به جای دیگری برد. آن جایی که به آن نیاز هست. آن جایی که بدون فراخوان سوسیالیسم و انقلاب بدل به منجلاب شده است. به قول حمید تقوایی این گلوله برف در مسیر حرکت خود هر روز سهمگینتر و سنگینتر و غیر قابل کنترلتر

میشود. امروز در سطح جهان، خیزش انقلابی مردم ایران، یک شبیح بسیار عظیم است. مداوماً در تمام رسانه های غربی، در گفتگوهای روزانه مردم با هم سؤال میکنند که آیا این انقلابی است که جهان را دوباره به تاریخ اکتبر برخواهد گرداند؟ فکر نمیکنم مردمی که در ایران به خیابان آمدند حتی در مخیله شان این تصویر میگذرد. میدانیم و میدانند که راهی بس سخت و پر پیچ و خم تا بدانجا داریم. اما جهان تشنه عدالت، جهان خشمگین از بربریت کاپیتالیستی و مافیای بازارهای بورس و بیکاریهای ملیونی این روزنه را نگاه کرد، عجولانه و شتابان آن را به دست گرفت و هر کسی در این دنیا اکنون تلاش میکند به این مبارزه رنگ عدالتخواهی بیشتر و عمیقتر خود را بزند. همین جهان متمدن تصویر ندا را از خیابان امیرآباد تهران تحویل گرفت، به قلب پاریس و لس آنجلس و فرانکفورت و آمستردام و... برد و از او چهره ای فراتر از آنچه شاید که در واقعیت وجود داشت ساخت. یک زن جوان، یک انقلابی که در خیابانهای یک مملکت هفتاد میلیونی در مقابل دیکتاتور در خون خود غلتید! الان ندا از چگوارا مشهورتر شده است. جالب اینجاست که حتی یک نیم نفر ادعا نکرد که ندا را به این خاطر قهرمان میدانند چون خیلی زیاد طرفدار نظام و ارزشهای مقدس خط امامیهای امثال موسوی بود! کم نبوده اند خط امامیهای که به خود نارنجک بسته و مردم بیگناه اسرائیل را در خون غرق کرده اند. همگی حتی اگر نامشان را کسی بداند منفرودند. ندا سمبل یک انقلابی شد که مردم اراده کرده اند آن را آزادیخواهانه بخواهند! اراده کرده اند که این انقلابی برابری طلبانه و انسانی باشد. جهان تشنه عدالت ندا را همان جایی قرار میدهد که لازمش دارد و این مشکل کل ارتجاع و بربریت کاپیتالیستی موجود و حتی امثال موسوی است. طرفداران موسوی برای بزرگداشت ندا دندان قروچه کردند، به خصوص وقتی نامزد ندا اعلام کرد که طرفدار موسوی نبود. ناخنهایشان را جویدند. بالاخره طاقت نیاورده به عنوان عکس العمل آلترناتیو، آنهم به مناسبت کشته شدن امثال بهشتیها در مسجد قبا جمع شدند. همانجا نیز کاری که نمیخواستند از طرف مردم صورت گرفت. هزاران نفر یکپارچه مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر خامنه ای و مرگ بر دیکتاتور را فریاد زدند، بیش از سه هزار نفر با نیروهای انتظامی ساعتها در خیابانهای تهران جنگیدند. الان مشکل سیاستمداران غربی، فقط کنترل این خروش در کف خیابانهای تهران نیست، نگران شعله ور شدن آن در میان توده های تحقیر شده و خرد شده ممالک خود هستند. تصرف سفارت استکهلم در این میان به باور من یک اتفاق بسیار مهم سیاسی بود. آژیر خطر عظیمی هم برای نظام در ایران، وابستگانش در خارج و هم برای قدرتمداران غربی بود. یک تصویر واقعی جلوی آنها گذاشت. نه به خاطر خود مبارزین شجاع در استکهلم، بل به خاطر اینکه دیدند و شنیدند که در تظاهرات چهار هزار نفری فرانکفورت، در تظاهرات پاریس، سوئیس و ایتالیا، این جوانان غربی هستند که میگویند یعنی چه! سفارتها باید بسته شوند! در آلمان جوانان اینجا میخواستند بریزند ساختمان زیمنس را به خاطر فروختن نرم افزارهایی به سازمان اطلاعات که اینترنت را فیلتر میکند، تصرف کنند. پلیس ها در تظاهراتهای مختلف در کشورهای جهان، به خود ما میگویند نگرانی ما شماها نیستید، جوانهای به خشم آمده خودمان هستند! جوانهایی که روبه دولتهای اروپائی میگویند اگر مخالف کشتار در ایرانید باید سفارتها را ببندید. سبزترین عضو حزب سبز آلمان در تلویزیون رسمی این کشور میگفت خود یوشکا فیشر وقتی در اسپانیا دولت به انقلابیون حمله کرد با جوانان آلمانی در آن دهه، به وسیله کوکتل مولوتوف به سفارت اسپانیا در آلمان حمله کرده و این چنین همبستگی را نشان دادند. آنها میدانند که خواننده در هر مملکتی آخرین کسی است که به میدان می آید. اینکه امروز خواننده و هنرمند نیز اعلام پشتیبانی کرده است، گواه این است که غلیانی بسیار عظیمتر در بطن جامعه در حال جوشش است. جامعه جهانی!

این تغییرات حاصل موجودی است که انقلاب نامیده میشود. اگر متولد نشده بود میشد سرش را زیر آب کرد. میشد توقعشان را پائین آورد. ترساندشان. اما وقتی به دنیا آمد. وقتی حضور خود را اعلام کرد. وقتی ایستادند و برای ماندنش جنگیدند و به خاک افتادند، فقط یک راه برای آرام شدنش وجود دارد. به پیروزی برسد!